



در جلسات گذشته هشت راهکار از راهکارهای تأمین نقدینگی بررسی شد. عرض شد شبهه ای مطرح است که اگر مستحکم شود بیشتر راهکارهای بررسی شده دچار اشکال می شوند که در این جلسه این شبهه بررسی می شود:

شبهه این بود که در برخی از روایات از «بیعین فی بیع» یا از «بیع و سلف یا سلف و بیع» نهی شده است، که در واقع دو روایت برای این ادعا موجود است، یکی روایت سلیمان بن صالح و دیگری روایت حسین بن زید است.

بررسی سندی دو روایت

روایت اول: عَنْهُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَسْبَاطٍ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ صَالِحٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: نَهَى رَسُولُ اللَّهِ ص عَنْ سَلْفٍ وَ بَيْعٍ وَ عَنْ بَيْعَيْنِ فِي بَيْعٍ وَ عَنْ بَيْعٍ مَا لَيْسَ عِنْدَكَ وَ عَنْ رِبْحٍ مَا لَمْ يُضْمَنْ.^۱

این روایت را صاحب وسائل در باب هفتم اینطور نقل فرموده است «باسناده عن احمد بن محمد بن محمد تا آخر»^۲ و اما در باب دوم از احکام ابواب عقود روایت را اینطور نقل می کند «و عنه عن محمد بن الحسين»^۳ که ظاهراً مرجع ضمیر «محمد بن احمد بن یحیی» است. همچنین در باب دهم که بخشی از روایت را نقل کرده است در آنجا هم به همین نحو تصریح کرده است که فرموده: «و باسناده عن محمد بن احمد بن یحیی عن محمد بن الحسين عن علی بن اسباط عن سلیمان بن صالح».^۴

پس در دو بخش مرحوم صاحب وسائل «باسناده عن محمد بن احمد بن یحیی» و در یک بخش «باسناده عن احمد بن محمد» نقل کرده است؛ ممکن است کسی توهم کند که از آنجایی که مرحوم صاحب وسائل این احادیث را از تهذیب برداشت کرده است، پس در تهذیب مرحوم شیخ طوسی رحمة الله علیه در دو بخش این روایت را نقل کرده است که در یک بخش از کتاب احمد بن محمد و در بخش دیگر از کتاب محمد بن احمد بن یحیی نقل کرده است، ولی ظاهراً اینطور نیست و صاحب وسائل برداشت اشتباهی کرده است و در تهذیب این روایت مبدو به سند «محمد بن احمد بن یحیی» است و طریق شیخ هم به «محمد بن احمد بن یحیی» در مشیخه طریق صحیحی است (قدر متیقن این است که طریق سوم، صحیح است) و همچنین در فهرست هم به ایشان طریق صحیح دارد. از این جهت روایت مشکلی ندارد، حتی اگر «احمد بن محمد» باشد هم راه تصحیح روایت وجود دارد. البته همان «محمد بن احمد بن یحیی» صحیح است کما اینکه آقای مصحح هم در پاورقی اشاره به این مطلب کرده است.^۵

^۱ تهذیب الاحکام (تحقیق خراسان)، ج ۷، ص ۲۳۰

^۲ وسائل الشیعة؛ ج ۱۸؛ ص ۴۷

^۳ وسائل الشیعة؛ ج ۱۸؛ ص ۳۸

^۴ وسائل الشیعة؛ ج ۱۸؛ ص ۵۸

^۵ وسائل الشیعة، ج ۱۸، ص ۴۷.



عرض شد که مشکل روایت در «سلیمان بن صالح» است که ممکن است مردد بین چند نفر است، در جلسه گذشته گفته شد مردد بین سه نفر می تواند باشد، یکی «سلیمان بن صالح احمری»، دیگری «سلیمان بن صالح جصاص» و «سلیمان بن صالح خثعمی» که مرحوم شیخ «سلیمان بن صالح جصاص و احمری» را در رجال خود ذکر کرده اند و «سلیمان بن صالح خثعمی» در رجال برقی آمده است.^۱

«سلیمان بن صالح جصاص» را مرحوم نجاشی توثیق کرده است و فرموده اند: «سلیمان بن صالح الجصاص روی عن ابی عبد الله علیه السلام، کوفی، ثقة»^۲ و «سلیمان بن صالح احمری» توثیق خاص ندارد اما می توان از توثیقات عام استفاده کرد، مانند اینکه ایشان در بخش مرتب رجال شیخ طوسی از اصحاب امام صادق علیه السلام آمده است.^۳ یکی از راه های توثیق ایشان همین است. اما «سلیمان بن صالح خثعمی» توثیق ندارد. بنابراین اگر مردد بین این سه نفر باشد، روایت از حجیت ساقط می شود زیرا که مردد بین ثقه و غیر ثقه شده است، مگر اینکه ادعا شود - همان طور که برخی ادعا کرده اند- که «سلیمان بن صالح» منصرف است به جصاص که صاحب کتاب و معروف است، که اثبات آن به عهده مدعی است که کسی که صاحب کتاب باشد، معروف است و اگر صاحب کتاب نباشد، معروف نیست ولذا برای ما یقین به انصراف وجود ندارد و اثبات این امر مشکل است که ایشان در آن زمان معروف و مشهور بوده است تا وقتی گفته شود «سلیمان بن صالح» ذهن انسان به او منصرف شود. علاوه بر این نکته ای قابل توجه است که مرحوم شیخ طوسی در اصحاب امام صادق علیه السلام، چهار نفر به عنوان سلیمان بن صالح، پشت سر یکدیگر مطرح کرده است، یکی «سلیمان بن صالح احمری کوفی»^۴، دیگری «سلیمان بن صالح الأزدی الغامدی الکوفی»^۵، و «سلیمان بن صالح الجصاص الکوفی»^۶ و آخری هم «سلیمان بن صالح الشیبانی مولا هم کوفی»^۷ را نقل کرده است و یکی هم مرحوم برقی نقل کرده که «سلیمان بن صالح خثعمی» باشد.^۸ اگر مردد بین پنج نفر باشد که در بین این ها یک نفر توثیق خاص دارد و سه نفر توثیق عام دارند که شیخ طوسی از رجال ابن

^۱ رجال برقی - الطبقات، ص ۳۲.

^۲ رجال نجاشی، ص ۲۸۴.

^۳ رجال طوسی، ص ۲۱۶.

^۴ رجال طوسی، ص ۲۱۶.

^۵ همان

^۶ همان

^۷ همان

^۸ رجال برقی - الطبقات، ص ۳۲.



عقده استفاده کرده است کما اینکه در مقدمه کتاب این مطلب را بیان کرده اند که این افراد از رجال ابن عقده نقل شده اند (پس این افراد جزو ۴۰۰۰ هزار شاگرد ثقه امام صادق علیه السلام می‌باشند) و یک نفر^۱ توثیق ندارد. نکته ای قابل توجه است که «سلیمان بن صالح ازدی و سلیمان بن صالح شیبانی» نسخه بدل دارد و در برخی نسخ «سلمان بن صالح ازدی و سلمان بن صالح شیبانی» آورده شده است، گرچه ظن قوی بلکه اطمینان بر این است که نسخه بدل غلط است زیرا مرحوم شیخ «سلیمان» ها به صورت مرتب از شماره ۷۲ تا ۱۰۸ بیان کرده اند و «سلیمان بن صالح ازدی و سلیمان بن صالح شیبانی» در وسط این افراد مرتب آمده است و بعد از اتمام سلیمان ها، مرحوم شیخ سلمان ها را به صورت مرتب ذکر می‌کنند. با توجه به این قرینه می‌توان گفت نسخه سلیمان صحیح است و نسخه بدل (سلمان) غلط است، و نتیجه این می‌شود که پنج سلیمان بن صالح وجود دارد ولذا اگر مبنای شخصی این باشد که فقط توثیق خاص نجاشی را بپذیرد و بقیه ثقه نباشند، یک نفر ثقه و چهار نفر غیر ثقه وجود دارد و اگر مبنا این باشد که توثیقات عام هم مورد قبول باشد، چهار نفر ثقه و یک نفر غیر ثقه باقی می‌ماند. که در هر صورت روایت محل کلام و اشکال است.

روایت دوم: وَ بِإِسْنَادِهِ عَنْ شُعَيْبِ بْنِ وَقْدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ زَيْدٍ عَنِ الصَّادِقِ ع عَنْ أَبِيهِ فِي مَنَاهِي النَّبِيِّ ص قَالَ: وَ نَهَى عَنْ بَيْعِ مَا لَيْسَ عِنْدَكَ وَ نَهَى عَنْ بَيْعِ وَ سَلْفٍ.^۲

مرحوم صدوق این روایت را نقل کرده است، مرحوم صاحب وسائل بخشی از این روایت را باب دوم و باب هفتم نقل کرده است. در باب دوم «وَ نَهَى عَنْ بَيْعِ فِي بَيْعٍ» و در باب هفتم «نَهَى عَنْ بَيْعِ وَ سَلْفٍ»^۳ را ذکر کرده است.

حدیث در باب دوم: مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ شُعَيْبِ بْنِ وَقْدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ زَيْدٍ عَنِ الصَّادِقِ ع عَنْ أَبِيهِ ع فِي مَنَاهِي النَّبِيِّ ص قَالَ: وَ نَهَى عَنْ بَيْعِ فِي بَيْعٍ.^۴

و با همین سند در باب هفتم به این صورت آورده است: مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ شُعَيْبِ بْنِ وَقْدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ زَيْدٍ عَنِ الصَّادِقِ ع عَنْ أَبِيهِ ع فِي مَنَاهِي النَّبِيِّ ص قَالَ: وَ نَهَى عَنْ بَيْعِ مَا لَيْسَ عِنْدَكَ وَ نَهَى عَنْ بَيْعِ وَ سَلْفٍ.

۱. «سلیمان بن صالح خثعمی».

۲ وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۴۸.

۳ وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۴۸.

۴ وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۳۸.



بنابراین دو فقره «بیع و سلف» و «بیعین فی بیع» در دو روایت آمده است. بحث درباره بررسی سندی این دو روایت بود، مشکل اساسی در روایت اول، سلیمان بن صالح بود که سند روایت را دچار مشکل کرد، اما در روایت دوم که مرحوم صدوق ذکر کرده بود، طریق ایشان در مشیخه مشتمل بر عده ای است که اثبات وثاقت برای عده ای از آن ها بسیار مشکل است.

در مشیخه اینطور آمده: «و ما کان فیہ عن شعیب بن واقد فی المناهی فقد رویته عن حمزة بن محمد بن أحمد بن جعفر بن محمد بن زید بن علی بن الحسین بن علی بن ابي طالب علیهم السلام قال: حدّثني أبو عبد الله عبد العزيز بن محمد بن عیسی الأبهريّ قال: حدّثنا أبو عبد الله محمد بن زكريّا الجوهريّ الغلابيّ البصريّ قال: حدّثنا شعيب بن واقد قال: حدّثنا الحسين بن زید، عن الصادق جعفر بن محمد، عن أبيه، عن آبائه، عن أمير المؤمنين عليّ بن أبي - طالب علیهم السلام قال: نهى رسول الله صلّى الله عليه و آله عن الأكل على الجنابة و قال: إنّه یورث الفقر و ذکر الحدیث بطوله كما فی هذا الكتاب.»^۱

طبق مبنا مشهور: باید سند بررسی شود و تا شعیب سند نیاز به بررسی دارد: برخی از افراد در سند توثیق ندارند، یکی «حمزة بن محمد بن أحمد بن جعفر» است که توثیقی ندارد و در کتب رجالی نیامده است، نفر دوم «أبو عبد الله عبد العزيز بن محمد بن عیسی الأبهريّ» است و نفر سوم خود «شعیب بن واقد» است و به این صورت روایت از مجاهیل می شود و از حجیت ساقط می شود. تنها کسی که مدح دارد «محمد بن زكريّا الجوهريّ الغلابيّ البصريّ» که بعید نیست قابل اعتماد باشد و مرحوم نجاشی هم درباره ایشان فرموده اند: «وجهها من وجوه اصحابنا بالبصرة»^۲ و «حسین بن زید» که در روایت ذکر شده است، توثیق خاصی ندارد منتها می توان از بعض توثیقات عامه برای ایشان استفاده کرد.

پس بر مبنا مشهور روایت از جهت سندی مشکل دارد، اما بنابراین مبنا که راویان مبدو در سند فقیه صاحبان کتاب هستند و مشهور هستند و مرحوم صدوق هم روایت را از کتاب شعیب بن واقد استخراج کرده گرچه در کتب رجالی متعرض ایشان نشده اند و البته نظیر ایشان وجود دارد از صاحبان کتابی که در کتب رجالی متعرضشان نشده اند. بنابراین مبنا که عده ای از بزرگان و محققین هم این مبنا را پذیرفته اند، روایاتی که از کتب شعیب نقل شده نیازی به ذکر سند ندارد زیرا مشهور است و خود شعیب بن واقد هم که مؤلف این کتاب معول علیه و مرجع بوده است، وثاقت او اثبات می شود. حسین بن زید هم گرچه توثیق خاص ندارد اما ایشان نیز در روایات دیگری در فقیه مبدو سند واقع شده است و مرحوم صدوق در مشیخه برای ایشان طریق نقل کرده است، در نتیجه ایشان هم می شود جزء افرادی که صاحب کتاب بوده و مشهور بوده اند و بنابر آنچه که مرحوم صدوق در مقدمه فرموده اند، علیه المعول و الیه المرجع وثاقت ایشان اثبات می شوند. اگر مبنای گفته شده پذیرفته نشود، روایت دوم هم مانند روایت اول از حیث سند محل کلام است.

^۱ من لایحضره الفقیه، ج ۴، ص ۵۳۲.

^۲ رجل نجاشی، ص ۳۴۶



بررسی دلالتی دو روایت

تقریر استدلال برای اشکال به راهکارهای تأمین نقدینگی، به این صورت است که بر اساس آنچه در روایت آمده «نهی عن بیعین فی بیع» داخل کردن دو بیع در ضمن یک بیع، نهی شده است (مثل این که گفته شود که این کالا را به شما می‌فروشم به شرطی که به خودم بفروشید) فلذا شامل تمام اقسام بیع العینه می‌شود و نهی ارشاد به فساد است، پس چنین معامله ای باطل است.

و استدلال دیگری می‌توان آورد بر اساس این فقره از روایت «نهی عن بیع و سلف» که رسول گرامی صلی الله علیه و آله از معامله ای بیع و سلف باهم باشد نهی کرده است. مثلاً شخصی کالایی را به صورت سلف بفروشد و بعد شرط کند به صورت نقد باز خرید کند، یا به صورت بیع بخرد و به صورت سلف بفروشد. (همان صوری که در باز خرید به صورت بیع العینه گفته شد).

بر اساس این دو استدلال ۵ راهکار از راهکارهای مطرح شده، مشمول این دو روایت می‌شوند و ظهور در بطلان دارند، پس باطل می‌شوند.

جواب بر شبهه

اولاً: همانطور که گفته شد روایت‌ها از حیث سند ایراد دارند و نسبت به آن نمی‌توان اعتماد کرد خصوصاً اینکه هیچ کدام از رجالیون متعرض «شعیب بن واقد» نشده‌اند و این مسأله سبب استبعاد صاحب کتاب بودن ایشان می‌شود گرچه با راهکاری که بیان شد مثل این که مرحوم صدوق فرموده است که این احادیث را از کتب معول علیه و مرجع نقل می‌کنم و... می‌توان فی الجمله اعتمادی به آن کرد اما در هر صورت محل تامل و کلام است.

ثانیاً: از حیث دلالت از دو جهت قابل بررسی است، یکی موضوع شناسی و دیگری محمول و حکم که «نهی» است، می‌باشد.

موضوع شناسی

بیعین فی بیع

احتمال اول: محل آراء و خلاف فقها واقع شده است و در بعضی کتب لغوی این را تفسیر کرده‌اند و به تبع فقها هم تفسیر کردند و البته در بین فقها اختلاف واقع شده است.

آنچه که از بیعین فی بیع در کتب لغت تفسیر شده است، همان تفسیری است که اکثر کتب فقهی بیان کرده‌اند که عبارت است از اینکه شخصی کالایی را به ده درهم نقد یا بیست درهم نسیه بفروشد، یعنی ثمن را مردد بین زیاد و کم، و نوع بیع را بین نسیه و نقد مردد قرار داده می‌شود. این تعریفی است که درباره «بیعین فی بیع» در کتب لغوی و در اکثر کتب فقهی آورده شده است و رسول اکرم از این بیع نهی کرده است.



در نهاییه ابن اثیر^۱ و لسان العرب^۲ به این شکل تفسیر شده است، عده ای از فقها به تبع تعریف لغویین همین تعریف را انتخاب انتخاب کرده نموده اند، مثلاً صاحب وسائل عنوان بابشان بر همین اساس است، عنوان بابش را این گونه قرار داده است: «حکم من باع سلعة بثمن حالا و بازید منه موجلاً»، که در این باب روایاتی را نقل می کند که روایت پنجم همین روایت شعیب بن واقد است و روایت چهارم روایت سلیمان بن صالح است. عده ای دیگر از فقها مثل غنیه ابن زهره همانطور که از او نقل شده است به همین صورت تفسیر کرده است، در وافی همین طور تفسیر کرده اند و همینطور در تذکره علامه به این صورت تفسیر شده و از شافی به همین شکل نقل کرده و خود ایشان هم رد نکردند.^۳

پس یک تفسیر به این صورت است «بیع متاع بثمن حالا و بثمن آخر موجلاً» و شخص دیگر هم قبول می کند، اگر معنای «بیعین فی بیع» این تفسیر باشد پس ربطی به بحث ما و راهکارهایی که برای تامین نقدینگی بیان شد، ندارد. البته این احتمال مویداتی نیز دارد تا جایی که برخی از بزرگان فرموده اند اگر مجمل باشد بر اساس روایات دیگر می توان اجمال آن را بر طرف کرد و بر همین معنا حمل کرد.

البته معنایی شبیه به این احتمال مطرح شده که همان معنای قبل است با مقداری توسعه به این صورت که «بیع متاعی به نسیه کوتاه مدت به فلان قیمت و به نسیه بلند مدت به قیمتی بالاتر» که در این جا هر دو طرف، نسیه است ولی یکی کوتاه مدت و دیگری بلند مدت، مثلاً می گوید این ثمن را می فروشم به شما ۲۰ درهم دو ماهه و یا ۳۰ درهم سه ماهه، که این احتمال را علامه از شافعی نقل کرده است.

احتمال دوم

عده ای اینطور تفسیر کرده اند و در نهاییه ابن اثیر هم آمده به این صورت که لباس را می فروشد به ۲۰ درهم به شرطی که طرف مقابل کتاب را بفروشد به ۳۰ درهم، این احتمال در لغت آمده و در تذکره علامه به صورت احتمال به شافعی نسبت داده شده است و مرحوم محدث کاشانی هم در وافی به این جهت اشاره کرده است «ربما یفسر بهذا المعنی». اگر این احتمال باشد، مشکلی در راهکارهای بیان شده ایجاد نمی کند، مگر اینکه کسی اینطور بگوید که وقتی کسی کالایی را به دیگری می فروشد به شرطی که او هم کالای دیگر را به فلان قیمت به شخص بفروشد، منهی عنه باشد پس به طریق اولی در بیع عینه منهی عنه است زیرا در آنجا شخص جنسی می فروشد به شرط اینکه دوباره همان جنس را به خود شخص بفروشد یا در بیع سلف جنسی را پیش خرید می کند به شرطی که همان جنس را بعد به صورت نقدی از خود شخص بخرد. اگر کسی بر اساس احتمال دوم اینچنین ادعا کند، اکثر راهکارهای مطرح شده دچار مشکل می شوند.

^۱ النهایة، ج ۱، ص ۱۷۳.

^۲ لسان العرب، ج ۸، ص ۲۶.

^۳ تذکره، ج ۱۰، ص ۲۲۴.



احتمال سوم

جامع هر دو معنای قبل است، به این صورت که «بیعین فی بیع» هم بیع ثمن حال و موجد را شامل می شود و هم بیع به شرط فروش جنس دیگر به خود او را شامل می شود، پس بیعین فی بیع مطلق است و دو صورت دارد؛ مرحوم کاشانی این احتمال را مطرح کرده است و در جواهر به این احتمال هم اشاره شده است، شاید از لغت بتوان این معنا را به دست آورد، در نهاییه و لسان العرب آمده «و من صوره أن يقول بعثك هذا بعشرين على أن تبیعنی ثوبك بعشرة»^۱ اینطور به دست می آید که معنای عامی را در نظر گرفته اند و اختصاصی به معنای اولی ندارد.

احتمال چهارم

منظور از بیعین فی بیع این است که مبیع مردد بین دو چیز باشد مثلاً شخص بگوید لباس یا کتاب را به ۱۰ درهم می فروشد، یا ثمن مردد باشد به این صورت که این کتاب را می فروشد در مقابل این جنس یا جنسی دیگر، این احتمالی است که در برخی از کتب فقهی مطرح شده است که بر اساس این احتمال هم مشکلی در راهکارهایی که بیان شد ایجاد نمی شود.

احتمال پنجم

دو بیع را با یک انشاء ایجاد کند، به این صورت که شخص می گوید این کتاب را به ۱۰ و این لباس را به ۲۰ درهم فرختم به شما و خریدار قبول می کند؛ حقیقت دو بیع که بیع کتاب به ۱۰ درهم و بیع لباس به ۲۰ درهم جدا بود ولی هر دو را در یک بیع انجام می دهد.

احتمال ششم

معنا مجمل است و ممکن است هر کدام از این ۵ احتمال، معنای بیعین فی بیع باشد، که در این صورت از حیث دلالت از حجیت ساقط می شود زیرا نمی دانیم که چه چیزی نهی شده است. بنابراین طبق بعضی از احتمالات، می توان اینطور ادعا کرد که روایت به اولویت بحث ما که بیعین فی بیع باشد، را شامل می شود، لکن جواب این است که اولاً اولویتی وجود ندارد زیرا ما از مناط احکام اطلاعی نداریم، اگر یقیناً بدانیم که چرا رسول اکرم نهی کرده است و ملاک را احراز کرده باشیم و در مقیاس علیه، مقیاس وجود ملاک را احراز کردیم، می توان ادعا اولویت کرد، اما از کجا احراز کنیم که ملاک همین است و ملاک در اینجا معارض و مزاحم ندارد؟ وقتی که مناط روشن نباشد تمسک کردن به این روایت، حتی به همان معانی ای که گفته شد، مشکل است.

^۱ النهاییه، ج ۱، ص ۱۷۳



نتیجه: در پنج احتمال هیچ ارتباطی بین معنای گفته شده و بحث ما وجود نداشت و فقط طبق احتمال دوم مرتبط به بحث ما می شود که گفته شد طریق اولویت و یا حتی به صورت مساوی هم برای ما ثابت نیست، مگر اینطور گفته شود که اطلاق دارد و حتی صورت بحث ما را هم شامل می شود که البته اثبات این امر مشکل است، حتی فقها هم نتوانستند اثبات کنند که مطلق است، زیرا در لغت بعض لغویین مثل ابن اثیر به آن صورت در لغت معنا کرده اند و موید این معنا هم وجود دارد مثل روایتی از امیر المومنین:

مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي نَجْرَانَ عَنْ عَاصِمِ بْنِ حُمَيْدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ قَيْسٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَنْ بَاعَ سَلْعَةً فَقَالَ إِنَّ ثَمَنَهَا كَذَا وَ كَذَا يَدَأُ بِيَدٍ وَ ثَمَنَهَا كَذَا وَ كَذَا نَظْرَةً فَخَذَهَا بِأَيِّ ثَمَنٍ شِئَتْ وَ جَعَلَ صَفَقَتَهَا وَاحِدَةً فَلَيْسَ لَهُ إِلَّا أَقْلُهُمَا وَ إِنْ كَانَتْ نَظْرَةً قَالَ وَ قَالَ ع مَنْ سَاوَمَ بِثَمَنَيْنِ أَحَدَهُمَا عَاجِلاً وَ الْآخَرَ نَظْرَةً فَلَيْسَ أَحَدُهُمَا قَبْلَ الصَّفَقَةِ.^۱

در روایت دوم هم همین مطلب را فرموده است:

وَ بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْبَرْقِيِّ عَنِ التَّوْفَلِيِّ عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ عَنِ أَبِيهِ ع أَنَّ عَلِيًّا ع قَضَى فِي رَجُلٍ بَاعَ بَيْعاً وَ اشْتَرَطَ شَرْطَيْنِ بِالتَّقْدِيرِ كَذَا وَ بِالنَّسِيئَةِ كَذَا فَأَخَذَ الْمُتَاعَ عَلَى ذَلِكَ الشَّرْطِ فَقَالَ هُوَ بِأَقْلِ الثَّمَنَيْنِ وَ أَبْعَدِ الْأَجَلَيْنِ يَقُولُ لَيْسَ لَهُ إِلَّا أَقْلُ التَّقْدِيرِ إِلَى الْأَجَلِ الَّذِي أَجَلُهُ بِنَسِيئَةٍ.^۲

تعبیری که حضرت استفاده کرده اند این است که «باع بیعا و اشترط شرطین» یعنی این مورد را صاحب وسائل با بیعین فی بیع به یک معنا گرفته است و همگی را در یک باب آورده است، که بعید نیست مراد از بیعین فی بیع که از این روایت استفاده شود، همان باشد که در روایت قبلی آمده است یا مثلاً در روایت سوم که موثقه عمار است هم می توان همین را استفاده کرد زیرا در روایت از شرطین فی بیع نهی می کند:

وَ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى عَنِ أَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ فَضَالٍ عَنْ عَمْرٍو بْنِ سَعِيدٍ عَنْ مُصَدِّقِ بْنِ صَدَقَةَ عَنْ عَمَّارٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فِي حَدِيثٍ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص بَعَثَ رَجُلًا إِلَى أَهْلِ مَكَّةَ - وَ أَمْرَهُ أَنْ يَنْهَاهُمْ عَنْ شَرْطَيْنِ فِي بَيْعٍ.^۳

^۱ وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۳۷

^۲ همان.

^۳ همان



بعد از ملاحظه این روایات ظن قوی حاصل می شود که مراد همان نقد و نسیه است، یعنی «بیعین فی بیع» با «شرطین فی بیع» به یک معنا هستند و «شرطین فی بیع» در روایت قبلی توضیح داده شده است که کالایی را نقد به فلان قیمت و نسیه فلان قیمت می فروشد، که اگر این معنا باشد، ارتباطی به بحث ما ندارد.

لو سلمنا که روایت به طریق اولویت بیع عینه را شامل می شود، نتیجه این می شود که این روایت جزء ادله مانعه بیع عینه می شود، همانطور که در ابتدا ادله جواز بیع عینه مطرح شد. روایات قبلی که دال بر جواز بیع عینه بود، مطلق بود و اعم از این بود که بیع عینه مشروط باشد یا نباشد، و این روایت دلالت می کند بر نهی بیع زمانی که مشروط باشد، پس این روایت، مطلقاً را تخصیص می زند.

حتی اگر ادعا شود که نسبت این روایات با روایات جواز بیع عینه، عام و خاص مطلق هستند، جواب دیگری نیز می توان داد و آن این که: بر چه اساسی ادعا می شود که نهی در این روایات دال بر بطلان است! یک دسته از روایات دال بر جواز به صورت مطلق بودند و این روایت که قسمت خاص یعنی مشروط را رسول اکرم نهی کرده است، و در مناهی که در روایت مفصل رسول اکرم بیان کرده اند، عده ای از آن ها نهی های تنزیهی است و نهی های تحریمی نیستند. ممکن است این بخش از روایت از نهی های تنزیهی و کراهتی باشد خصوصاً با توجه به سیاق روایت که چندین نهی آورده شده نمی توان به طور حتمی گفت که این بخش روایت نهی تحریمی است، پس گفته می شود که نهی تکلیفی تنزیهی است یعنی بیع عینه مطلقاً جایز است مگر در صورتی که بیعین فی بیع، مشروط باشد که در این صورت مکروه است زیرا بر اساس قدر متیقن، بیش از این مقدار ثابت نمی شود.

اگر گفته شود که نهی تحریمی است، می گوئیم منافاتی ندارد زیرا آن دسته از روایات دال بر جواز بیع عینه است و این روایت هم دال بر حرمت بخشی از بیع عینه است و دلالت بر معصیت می کند، یعنی شخصی که این بیع را انجام دهد گناه کرده است ولی بیع او صحیح است.

اما اگر گفته شود که بیعین فی بیع مطلق است (مجملاً و خاص نیست) و شامل همه انواع و اقسام بیع ها می شود، در این صورت عموم و خصوص من وجه می شود، بین رابطه روایات نهی «بیعین فی بیع» و «سلف و بیع» با روایات «بیع عینه» عموم و خصوص من وجه می شود. ماده افتراق روایات جواز بیع عینه می شود در جایی که بیع عینه مشروط نباشد و ماده افتراق روایات نهی می شود جایی که غیر از بیع عینه باشد مثل جایی که دو کالا را در یک بیع بفروشد و ماده اجتماع می شود در جایی که می شود که روایات جواز می گوید مع الشرط جایز است (تصریح به جواز کرده است) و روایات ناهمی می گوید مع الشرط منهی عنه است (ظهور در حرمت دارد)، بنابراین در این صورت باید به دلیل آن نص، دست از ظهور روایت برداریم و نهی را حمل بر کراهت کنیم. البته احتمال دیگر این است که دست از ظهور برداشته نمی شود و گفته می شود ظهور در حرمت تکلیفی دارد که منافاتی با هم ندارند یا گفته می شود که ارشاد به بطلان دارد در ماده اجتماع با هم تعارض



می کنند و مرجح روایات باب عینه «کتاب» است که «احل الله البیع» شامل آن می شود و صحت معامله موافق با قرآن (أفوا بالعقود و احل الله البیع) است فلذا مقدم می شود.

بنابراین روایات بیعین فی بیع هم مشکل سندی دارد و هم از حیث دلالتی نمی تواند مانع برای راهکارهایی که بیان کردیم، بشود و محل کلام است و حجتی برای بطلان یا حرمت صور قبلی نداریم.

ممکن است اشکال شود که تفسیر دوم مشکل دارد زیرا «بیعین فی بیع» با بیع مشروط نمی سازد، ولی جواب می دهیم که: اگر به ظاهر لفظ جمود داشته باشیم، چنین سخنی صحیح است و اگر معنای عرفی باشد، تفسیر دوم صحیح نیست اما اگر معنای اصطلاحی در میان باشد، مثل بیع عینه که اصطلاحی بین تجار است، فلذا اگر بیعین فی بیع هم اصطلاحی بین تجار باشد، نباید جمود بر لفظ کرد. پس در اینجا هم همینطور است، یعنی اصطلاحی بازاری بوده است برای همین بیعین فی بیع را در لغت تعریف کرده اند و ممکن است اصطلاحی بوده در آن زمان اما به صورت کامل به دست ما نرسیده است، فلذا مجمل شده است، فلذا وقتی ابن اثیر تعریف کرده و لسان العرب هم ظاهرا از ابن اثیر نقل کرده و ایشان هم چند تعبیر دارد، مرحوم محدث کاشانی هم دوبار گفته اند ربما یفسر بهذا المعنا، البته خود شافعی هم که قبل از زمان ابن اثیر است این احتمال را داده است که ممکن است اصطلاحی بین تجار باشد. بنابراین اگر گفته شود این معانی، احتمالات هستند، این لفظ مجمل می شود، ولی اگر گفته شود این مواردی مذکور، مصادیق اند، مطلق می شود، فلذا باید بررسی کرد کدام یک درست است. مصداق بودن این موارد برای ما روشن نیست، ابن اثیر گفته «و من صوره» یعنی از مصادیق است و شافعی گفته یحتمل به این معنا باشد که این صورت نمی توانیم بگوییم مصداق بیان کرده اند.

پس اگر «احتمال» است، سبب اجمال می شود ولی اگر «مصداق» اطلاق می آورد و همه موارد مذکور حصص بیعین فی بیع می شوند.

در هر صورت اثبات این مطلب با این روایت در بحث ما، خیلی مشکل است و نمی تواند مانعی برای راهکارهایی که بیان شد ایجاد کند.

جواب از فقره دیگر: «عن بیع و سلف» یا «عن سلف و بیع»

این فقره از روایت هم در روایت سلیمان بن صالح و هم در روایت شعیب بن واقد ذکر شده بود که از حیث سند با مورد قبلی فرقی ندارد و مشکل سندی دارد و از حیث دلالت هم نهی در اینجا یا ارشاد به بطلان است یا نهی تکلیفی است و نهی تکلیفی نیز احتمال دارد که حرمت باشد یا کراهت باشد پس مانند بحث قبلی است و روشن نیست که نهی ارشاد به بطلان باشد، حتی روشن نیست که نهی در اینجا به معنای حرمت باشد. پس فقط بحث معنای «بیع و سلف» می ماند، که چندین احتمال می توان در مورد معنای آن مطرح کرد:



احتمال اول

ظاهر این است از بیع و سلم نهی شده است یعنی اینکه دو شخص با یکدیگر معامله ای انجام دهند به این صورت که کالایی را پیش فروش کند و کالای دیگر را نقداً بفروشد. همزمان بیع و سلف انجام دهند. خود بیع و سلف به صورت جداگانه صحیح اند و زمانی که با هم انجام شوند باطل است. (که در این معنا جمود بر الفاظ کرده ایم).

احتمال دوم

شبهه نقد و نسیه باشد، و در این جا بر عکس آن است یعنی نقد و سلف است مثلاً یک تن گندم نقداً به یک میلیون تومان یا پیش فروش ۸۰۰ هزار تومان می فروشد.

طبق هر دو احتمال ربطی به بحث ما ندارد و مشکلی نیز ایجاد نمی کند، بلکه اگر منظور این باشد که شخص یک تن گندم را به یک میلیون تومان پیش فروش می کند به شرط اینکه بعداً در وقت خودش بفروشد (سلف و بیع)، در این صورت به بحث ما مربوط می شود که قبلاً بحث آن را مطرح کرده بودیم (چه با شرط و چه بدون شرط). یا منظور اینطور باشد که یک تن گندم را به یک میلیون تومان پیش فروش می کند و از او به صورت نسیه می خرد، که در این صورت سلف و نسیه می شود (و یا این که همان لحظه نقداً می خرد که سلف و بیع نقدی می شود). اگر این ها مراد باشند مربوط به بحث ما می شوند، اما معنای «نهی عن بیع و سلف» یا «نهی عن سلف و بیع» اصلاً مشخص نیست و اجمال آن از قبلی بیشتر است.

بنابراین هر دو مورد هم از جهت سند ایراد دارند، هم از جهت موضوع شناسی مجمل اند و هم از جهت دلالت بر بطلان مشخص نیست که دال بر نهی ارشادی است یا دال بر نهی تکلیفی است و نهی تکلیفی مشخص نیست که تحریمی است یا تنزیهی است.

پس با توجه به این احتمالات، این ۲ روایت نمی تواند مشکلی برای صحت راه کارهای بیان شده، ایجاد کند.